

سنجول را گویند که خار پشت تیر انداز باشد و بفتح اول و ثانی معروفست و آن چیزی باشد که قند و نبات و چیزهای دیگر
 از آن سازند و نام زنی بوده که خسر و او را بر غم شیرین در حباله نکاح خود در آورده بود در نوعی از زنبور سیاه باشد که شکر با
 دارد و پیوسته بر کل نشیند و کنایه از لب معشوق و سخن شیرین هم هست **شکر آب** معروفست و کنایه از خوش اندکی
 هم هست که در میان دو دوست واقع میشود **شکر بای** هم زرد آوی خشک کرده شده و اندک بر آورده را گویند که مقبره
 میخا و اندک در میان آن گذاشته باشند و با دام خشک شده و با دام قندی را نیز گفته اند و کنایه از لب و چشم معشوق هم هست
شکر برکت بفتح بای ایجد و سکون رای فرشت و کاف فارسی نوعی از شکر باز باشد و پر کالهادر از و پهن را نیز گویند
 که از شکر سازند و بر هم بندند و آنرا شکر قلم خوانند **شکر بونیک** با رابع بواور سیده و رای بنقطه مفتوح سنبوسه
 باشد که درون آن از قند و مغز بادام و پسته نیم کوفته برکتند و پزند **شکر بونیک** بفتح زای نقطه دار بمعنی شکر بونیک
 که سنبوسه قندی باشد **شکر پیریک** با رابع بختانی رسیده و فتح رای فرشت بمعنی شکر بوزه است که سنبوسه
 قندی باشد **شکر پیریک** بفتح زای نقطه دار بر وزن و معنی شکر بیره است **شکر خند** با خای نقطه دار بر وزن
 گویند کنایه از تبسم باشد یعنی در زیر لب خنده کردن **شکر خنده** بفتح دال بمعنی شکر خندا است که تبسم باشد
شکر خواب بمعنی شاد خواب است که خواب خوش باشد و خواب محراب را نیز گویند **شکر کی** بکسر اول و فتح ثانی
 و ثالث و سکون دال ایجد بمعنی چاره و علاج کند و بمعنی شکار گفته هم هست **شکر کی** کن بر وزن حک کردن بمعنی شکار
 کردن و شکستن باشد و بمعنی علاج و چاره نمودن هم آمده است **شکر کی** بفتح اول و دال ایجد بر وزن تبرزه مردم جلد
 و چابک و صاحب جلد و جهد در کارها را گویند **شکر مریش** با رای فرشت بر وزن سحر خیز ایجد در شب عروسی بر سر
 داماد و عروس نثار کنند و بعضی گویند ایجد از خانه داماد بخانه عروس فرستند و کلام شیرین و فصیح و بلیغ و شعر و خواب
 و گویند کی را هم گفته اند و بمعنی خوش طبع و بذله گوی نیز هست و بمعنی کویه شادی هم آمده است و لب خوبان را نیز شکر
 ریز خوانند و شخصی را نیز گویند که از شکر چیزها سازد و او را بگریچه قناد خوانند **شکر مریش** کنایه از کویه شاد
 باشد **شکر مریش** بر وزن سحر خیزی کویه را گویند که از روی شادی و خوشحالی کنند و بمعنی گفتار خوش و سخنان
 شیرین و نرم و آهسته هم آمده است **شکر ترخمر** بفتح زا و خای نقطه دار و سیم کنایه از رسیدن تیر است بر نشانه
شکر نیک بفتح سین بنقطه و سکون نون و کاف فارسی حجر ابریشم و آن سنگی باشد سفید چون اورانبا
 و بر موضعیکه خون می آمده باشد بر بند خون را باز دارد **شکر شش** بفتح اول و کسر ثالث بر وزن و درزش بمعنی بدنامی
 باشد یعنی چیزها بد شهرت کردن **شکر عقیق** کنایه از لب معشوقست **شکر فنده** بکسر اول و فتح ثانی
 در خشنده بمعنی لغزیده و لبر در آینه باشد و اسب سکندری خور را نیز گفته اند **شکر لب** شخصی را گویند که لب
 بالا یا لب پائین او شکافته و چاک دار باشد و همچنین از ماد در زائیده شده باشد و کنایه از محبوب و مطلوب هم هست
شکر نیک بر وزن بکر نیک مخفف شکر نیک است یعنی شکر روئیده چه رنگت بمعنی روئیده و مرسته هم آمده است
 و بمعنی شکر برک باشد و آن بر کها و پارچه دراز است که از شکر سازند و بر هم بندند **شکر وی** بفتح اول و واو
 بر وزن فلک زده مردم جلد و چیست و چابک و صاحب جلد و جهد در کارها و ساخته و آماده در مهمانی باشد و معنی
 و او هم بنظر آمده است **شکر** بکسر اول و فتح ثانی و ثالث پرنده است شکاری از جنس باشد لیکر از او کوچکتر باشد

شکر گنج بفتح اول و هاء سکون نون و جیم معرب شکر هتکت که ضلک باشد و آن خار لبست سه پهلو و باین
 بجزای قرشت و او هم بنظر آمده است **شکر بیدکن** بکسر اول بروزن شنویدن بمعنی شکار کردن و شکستن دشمن
 باشد **شکر بند** نوعی از حلوای شکر باشد و آنرا بر پی ناطف خوانند **شکستان** بفتح ثانی معروفست و بمعنی امر از
 و تند شدن باشد و بمعنی خوردن و جاویدن هم آمده است و مجمل شدن و هزیمت لشکر را نیز گویند **شکست و شکست**
 بکسر اول و میم از اتباع است و بمعنی ماضی شکستن باشد یعنی پیش از این شکست **شکشت** بفتح اول و شین قرشت بر
 نغزک آواز پای باشد که در وقت راه رفتن بر آید **شکفت** بکسر اول و فتح ثانی و سکون ما و فوقانی بمعنی غار باشد و آنجا
 در کوهها ساخته و مهیاشده که اکثر فقیران و درویشان در آنجا بسر برند و بمعنی کج و ناهوار نیز گفته اند و بضم ثانی از هم کشود
 را میگویند و شکفتن و وا شدن غنچه کل را میگویند و بکسر ثانی بمعنی عجیب و غریب و تعجب آمده است و باین معنی یا
 کاف فارسی هم گفته اند **شکفتن** بکسر اول و ضم ثانی بمعنی وا شدن غنچه کل و خندان شدن باشد و بکسر ثانی بمعنی تعجب
 نمودن **شکفتیدن** بکسر اول و ثانی بروزن فرستیدن بمعنی تعجب نمودن و متعجب شدن باشد و با کاف فارسی هم باین
 معنی آمده و اصح این است **شکفت** بکسر اول و ضم ثانی و فتح تا مخفف شکوفه است که کل درخت میوه دار باشد **شکک**
 بروزن کجک طنبوره را گویند و آن ساز لبست معروف و بمعنی خاری هم هست که در مدور که در دامن آویزد و آواز پای را
 نیز گفته اند در وقت راه رفتن **شکال** بکسر اول بروزن اقبال معظم ترین و بزرگترین پادشاهانند و ستار بود
شکل بکسر اول و سکون او فتح لام آنچه از جامه و امثال آن در جانی بند شود و پاره کرده و پارچه را نیز گویند که از سر
 هند و اند و خمر بزه بکار بردارند و آنرا بر پی قواره البلیغ گویند و بفتح اول هم گفته اند **شکر بند** بمعنی شکر خواره و پر خور
 باشد و بر پی عبد البلیغ خوانند و کتابه از نوگری باشد که بنان فقط جاگری کند **شکر چاتم** پهلو گری کن یعنی
 شکر را از طعام و غیر آن چندان پر کرده باشد که مربع شود **شکر خام بیدکن** کتابه از بهانه کردن و عذر آوردن باشد
شکر خوار با او معدول بروزن شکر دار کتابه از کرسند باشد و بمعنی بسیار خور و خورنده هم آمده است و او را شکر خوار
 و شکر خواری نیز گویند **شکپی** با نالت جغتائی رسیده پوست شکر هر جانور را گویند که آنرا پوستین سازند و مردم شکر
 بزرگ و شکر خواره نیز گفته اند **شکن** بکسر اول و فتح ثانی و سکون نون بمعنی اعراض کردن و تند شدن باشد و خوردن
 و خاشیدن را نیز گویند و بمعنی کویختن و هزیمت و شکست لشکر هم آمده است و بمعنی چین و شکنج هم هست همچو شکر زلف و
 شکن اندام و شکن جامه یعنی چین زلف و چین اندام و جامه و مکر و حیل و فریب و تدویر باشد و اصول را نیز گویند که در مقابل
 بی اصولست و بمعنی لحن و سرود و زمی و ملائمت هم بنظر آمده است و بکسر اول و ثانی نام و کلابتی است و باین معنی بفتح اول و سکون
 ثانی هم گفته اند **شکنج** بکسر اول و فتح ثانی و سکون نون و جیم بمعنی تاب ریشما و گره و چین زلف و کاکل و پیشانی و شکر
 چین جامه و امثال آن باشد و شکنجه آزاری که در زمان راکتند و نوعی از مار باشد که عریان حید گویند و بعضی گویند که مار
 سرخ را شکنج میگویند و بمعنی اصول هم هست که در مقابل بی اصول است و نغمه و نوار را گویند و مکر و فریب و حیل را نیز گفته اند
 و بعضی علتها که از دمیدگی بهم رسد مانند خیارک و امثال آن و بضم ثانی گرفتن عضوی باشد بسراخر چنانکه بدر آید
شکند بفتح اول بروزن سمند گرمی باشد سرخ و خرنده در میان کل و آنرا خراطین گویند و بکسر اول هم آمده است
شکن کاری بمعنی کار شکن کردن و حرف بیصرفه و محل گفتن و بیغزت کردن و شکست دادن بلیغ باشد **شکن**

بکسر اول و فتح ثانی و نون بمعنی عشوه و کرشمه و غیج و دلال باشد و سنجول را نیز گویند و آن خاری پستی است که خارها خود
مانند تیر اندازد **شکو تیب** بضم اول بروزن غروب دستار و مندیل را گویند **شکو** با بضم اول و ثانی بواور سید
و ثانی مثلثه بالف کشیده بلغت سر بانی نم کثوت را گویند و آن نمخی است درانی که سده جگر بکشد **شکو** مخ بضم اول
و سکون و او و خانقطه دار بمعنی لغزش و لبر در آمدگی باشد و بکسر اول هم هست **شکو** خند بکسر اول و فتح رابع بروزن
فروزد یعنی بلغزد و لبر در آید و بیفتد و بضم اول هم آمده است **شکو** خند بکسر اول بروزن فروشنده است بکنند
خور و لبر در آید و گویند و بمعنی لغزنده و هیبت دارنده هم آمده است و بضم اول نیز گفته اند **شکو** خیدن بضم اول
بروزن خروشیدن بمعنی لغزیدن و لبر در آمدن و افتادن است و آدم باشد و بمعنی ترسیدن و هیبت زده شدن
هم آمده است و بفتح اول و کسر اول نیز گفته اند **شکو** ف بضم اول و ثانی و سکون و او و ف بمعنی شکاف و ریخته خند
کننده باشد و امر ریخته کردن هم هست **شکو** ف بکسر اول و فتح ف بروزن فروزد یعنی بشکند و شکفته شود و شکافته
گردد و بفتح اول بروزن خوشد هم گفته اند **شکو** ف بضم اول بروزن فروشنده بمعنی شکافته و ریخته کنده آمده است
شکو ف بکسر اول و فتح ف اکل درخت میوه دار باشد و بمعنی قی و استفراغ نیز گفته اند **شکو** ف بضم اول بروزن زهر
الجهراست و آن چیز است که در کوهها بر دو سنگ پیدا میشود و آنرا اکل سنگ هم میگویند سیلان خون و درم زیا
را نافع است **شکو** ف بضم اول بروزن زهره الخاس است و آنرا کف مس نیز گویند و آن چیز است که چون مس را بکند از نند
در کودی در بند تا بسته شود قدری آب بر آن ریزند آن آب جوش میزند و کفی از آن بر روی مس میرسد مانند نمک
بهترین آن سفید باشد بواسیر را نافع است **شکو** ق بضم اول بروزن فضولیدن بمعنی کشودن و کشوده شدن و ریخته
کردن و ریخته شدن و شکستن لشکر آمده است و بروزن خوشیدن هم گفته اند **شکو** ق بضم اول بروزن دخول
معنی جلدی و چابکی باشد **شکو** ق بضم اول و او مجهول بروزن فضولیدن بمعنی پریشان ساختن و شورانیدن
و بر آوردن و پراکنده کردن باشد **شکو** ق بضم اول و ثانی و سکون و او مجهول و ها بمعنی هیکل با قوت و مهابت و شان
و شوکت و بزرگی باشد و آنرا بر پیه شمت خوانند و کلا توده کوچک را نیز گفته اند و بکسر اول بمعنی ترس و بیم است و
در هر پیه پوست بره شیر خواره را گویند که در آن شیر کنند **شکو** ق بکسر اول بروزن فروزد یعنی بترسد و واهر کند
و بیفتد و بلغزد و بضم اول بروزن خروشد باشد بمعنی اظهار بزرگی کند و کوش یعنی اندازد و زیبا شود **شکو** ق بضم اول
بکسر اول و او مجهول و فتح هاء و سکون نون و جیم خاری را گویند و آن خاری باشد سه پهلو **شکو** ق بضم اول بروزن
اول بروزن خروشدگی بمعنی اظهار بزرگی کردن و سخن شنیدن و زیبایی نمودن باشد و بمعنی لغزش و افتادگی و لبر
در آمدن هم آمده و بکسر اول بمعنی ترس و بیم باشد **شکو** ق بضم اول بروزن خروشنده بمعنی هیبت دارنده و
و اظهار بزرگی کننده باشد و کوش یعنی مردم اندازنده و زیبا شوند و را نیز گویند و بکسر اول هم دارنده و ترسنده باشد
شکو ق بضم اول بروزن نکو هیدن بمعنی ترسیدن و بیم بردن و واهر کردن باشد و بضم اول بمعنی اظهار
بزرگی کردن و کوش یعنی مردم انداختن و زیبا شدن باشد **شکو** ق بضم اول بروزن خروشنده بمعنی اظهار
بزرگی کرده و کوش یعنی کسی انداخته و زیبا شده و بکسر اول بمعنی ترسیده و بیم برده باشد و بمعنی اسب لبر در آمده
نیز آمده است **شکو** ق بضم اول و ثانی مخفف شکوه است که قوت و مهابت و شان و شوکت باشد و بکسر اول بمعنی

هیت و ترس و بیم آمده است **شکهد** بکسر اول و ضم ثانی و فتح ها و سکون دال یعنی بترسد و واژه کند و بیم برد
شکهدیدن بکسر اول و ثانی و ها بمعنی مضطرب گشتن و بیقرار شدن باشد **شکیت** بوزن نسیب صبر آرام و
 تحمل باشد **شکیتا** بکسر اول و ثانی جتانی رسیده و ثالث بالف کشیده بمعنی صبر و تحمل کتده و صبور و تحمل و آرام
 گیرنده باشد **شکیتا** قی بمعنی آرام گیرنده کی و صبر و تحمل کتده کی باشد **شکیتا** تیدن بمعنی صبر کردن و تحمل نمودن
 و قرار گرفتن باشد **شکیتند** بوزن فریبند بمعنی صبر کردن و تحمل نمودن و قرار و آرام گرفتن باشد **شکین** بفتح اول
 بوزن نظیر شفتزک است و آن میوه باشد شبیه لبشتا و **شکیش** بفتح اول بوزن کشیش جوالی باشد که از دوخ
 سازند و آن گیاهی است که از آن حصیر یافتند **شکیت** بکسر اول و تحتانی مجهول بمعنی عجب و تعجب باشد و بمعنی صبر
 قرار و آرام هم هست و ماضی شکیتن باشد یعنی صبر کرد و آرام گرفت **شکیت** بکسر اول بوزن سبیل بمعنی چادر آ
 و آن ریشما باشد که بر پای اسب و استر بد خصلت بندند و بمعنی مکر و فریب و حیل هم گفته اند **شکیتن** بوزن
 سفینه ظرف درازی و خمی باشد که غله در آن کنند **بیانه** همد **شکین** نقطه در **شکین** با کاف نسیب
 مشتمل بر **شکین** لغت **شکا** بفتح اول بوزن جفا تر کش و تیر و کیش و تیردان باشد و بعربی جعبه خوانند و ضم
 اول نیز گفته اند **شکاتی** بفتح اول بوزن سواد نام برادر رستم زال باشد و بکسر اول هم گفته اند **شکا** تر بفتح اول
 بوزن بهار بمعنی شغال باشد و آن جانور لیث معروف و بضم اول بمعنی زغال و انکشت باشد و بکسر اول چیزی خورد
 را گویند **شکال** بفتح اول بوزن و معنی شغالت و آن جانور لیث معروف گویند در زمان انوشیروان پیدا شد
 و بضم اول بمعنی زغال و انکشت باشد و بمعنی شکار هم آمده است و آن گاه و در اندنیم خائیده است که شتر و گوسفند
 و گاو از حلق برارند و بجاوند و بکسر اول شکاف و سوراخها عبق را گویند که در زمین بسبب صدمه سیلاب بهم
 رسیده باشد و چداری که بردست و پای اسبها هفت **شکا** که بفتح اول بوزن حواله بمعنی تمام و همد **شکا** لیس
 بضم اول و سکون رابع و تحتانی بوار رسیده هر چیزی را گویند که بر روی اخگر آتش بزند از نان و گوشت و غیر آن
شکا و **شکا** بوزن دماند نام کوهی است نزدیک سیستان و معرب آن سجاوند است **شکا** بفتح اول بوزن
 تپه کیش و ترکش و تیردان را گویند و بعربی جعبه خوانند **شکپوشی** بابای فارسی بوزن بدخوی آواز پای را گویند
 که آهسته روند در شب و باین معنی **شکا** کاف لام و پای حطی هر دو آمده است که **شکپوش** و **شکپوش** باشد **شکری**
 بکسر اول و فتح ثانی و ثالث بوزن نکر و یعنی چیزی بخورد و شکار بکند و بشکند **شکرت** بکسر اول و فتح ثانی و
 سکون رای ترشت و قاف بمعنی نیکو و زیبا و لطیف و محشم و بزرگ و قوی و سطر و صاحب شکوه و حشمت باشد
 و بمعنی شکفت هم هست و بمعنی جوشانیده و مهمل و منفع هم آمده است **شکفت** بکسر اول و ثانی بوزن
 گرفت بمعنی عجب و تعجب باشد **شکلت** بکسر اول و ثانی و سکون لام چداری باشد کوچک که هر دو در سناسب
 استر را بدان محکم بندند و ریشما را نیز گویند که بر پا کجشک بندند **شکون** بضم اول و ثانی و سکون نوز مخفت
 شکون است که فال نیک و فعال برداشتن و میمنت دانستن چیزها باشد مثل پرواز و آواز مرغان و حرکات
 و سکانات آدمیا و وحوش و امثال آن **شکون** بضم اول بوزن سکون بمعنی شکن است که فال نیک و بقا
 برداشتن و مبارک دانستن چیزها باشد **بیانه** همد **شکین** نقطه در **شکین** با لام مشتمل بر **شکین**

و شلکت شکل بفتح اول و سکون ثانی پوست نازک رنگینی را گویند که در میان درز کفش و موزه و براق زین اسب نهادند و در نزد بیهمة خوش آیندگی و بعضی از براق اسب را نیز آن دو دند و ران آدمی را گویند خصوصاً و ران سایر حیوانات را هم و با و بعضی دست و پای را گویند که از کار بازمانده باشد و بضم اول چیزی نرم و سست را گویند و بکسر اول نیزه کوچکی است که سنین آن را گاهی دو پره و سه پره سازند و پیچ و ده آن را بر دست گیرند و یکیک را بجانب دشمن اندازند و میوه باشد که در مدور مانند بوی و طعم آن نیز با تلخی آمیخته باشد و از آن جهت گویند و از آن مر با سازند و باین معنی بضم اول هم آمده است **شلا مین** با پای حلی بر وزن سلا مین شخصی را گویند که در ابرام افزا ط کند **شلپوش** با پای فارسی بر وزن مشکوی آواز پای را گویند که هنگام راه رفتن بکوش آید **شلوگ** با او و جهول بر وزن مفلوک برنجی را گویند که هنوز از پوست بر نیاروده باشند و هندی شالی خوانند **شلکت** با اول مفتوح و سکون ثانی و فتح فوقانی جگر دارد و ناله را گویند یعنی موضعی که در آن سر کین و بلیدی و خاک و بید و امثال آن ریزند **شلکت** با اول و ثانی مفتوح و سکون خانقظه دار و فتح ثانی قرشت لکدی باشد که مردم در وقت بازی کردن با پشت پای یا سر زانو بر زمکاه و نشستگاه یکدیگر زنند و آنرا شلکت مجذف ما نیز گفته اند و گاهی از روی نصر و غضب هم میزنند **شلکت** بفتح اول و سکون ثانی و فاعله را گویند و نام رودخانه ایست در زمین افریقه **شلقینک** بفتح اول بر وزن چرمینه فرج زنان را گفته اند و بضم اول نیز آمده است **شلقینک** بفتح اول بر وزن الفیه یعنی شلقین است که فرج زنان و موضع جماع ایشان باشد و نام کتابی هم هست که آنرا الفیه شلقیه میگویند و بضم اول بجا میماند چون هم آمده است **شلکت** بفتح اول و سکون ثانی و کاف زلورا گویند و آن گرمی باشد سیاه رنگ چون بر عضوی بچسباند خون از آن عضو بکشد و بکسر اول کل تیره سیاه چسبیده را گویند که چون پای در آن بند شود بد شواری بر آید **شلکا** بفتح اول و سکون ثانی و کاف بالف کشیده یعنی شلکت که زلو باشد و بکسر اول کل سیاه تیره چسبیده **شلکت** بکسر اول بر وزن شلتک بمعنی ناودان باشد و سوراخی را نیز گویند که در بند دیوارها کنند تا آبهای کثیف و چرک و آب باران و غیره از آن مر برون رود **شللکوش** بالام و کاف فارسی بر وزن نم پوش سگی را گویند که موی بسیار بر کوش او رسیده باشد و گوشه اش فرو آویزند **شلم** بفتح اول و ثانی بر وزن کلم مخفف شلم است و بسکون ثانی پای افزار مسافران باشد و بضم اول و ثانی بمعنی اشتلم است که تنیدی و غلبه کردن و بستن و زور چیزی گرفتن باشد از مردم و بکسر اول و ثانی بمعنی صمغ است مطلقاً خواه صمغ عربی باشد و خواه غیر عربی و باین معنی بسکون ثانی هم آمده است **شلا** بفتح اول بر وزن کوما به شلم در آب جوشانیده و آب شلم را گویند و بفتح ثانی هم گفته اند **شلوگ** بر وزن تغزلک نام دار و نیست محلل و ملطف چوب را گویند برهنی طلا کنند نافع باشد و آنرا شلم نیز گویند **شلپوش** بفتح اول بر وزن کشیز بمعنی حلبه است و آن رستی باشد معروف که شبلیله نیز گویند و بیوانی فریقه خوانند **شلکت** بفتح اول و ثانی بر وزن پلنگ بر جستن شایطران باشد بیهمة و زرش و مشوره رفتن بسیار بر نهی که پاشند پای ایشان بسیرن ایشان میرسد و بکسر اول و ثانی هم گفته اند **شلوگ** بفتح اول بر وزن مازار و تقیان پاچه گواه را گویند و بضم اول هم آمده است **شلوگ** بفتح اول و ضم ثانی و سکون و او و کاف بمعنی زلو باشد و آن گرمی است سیاه و رنگ که خون از بدن بکشد **شلوگ** بفتح اول بر وزن زبون جانور لیست از جنس شغال و در هر چهار پا را گویند که گرسنه و لاغر باشد و بعضی چار و از بریدار گفته اند و بعضی چار وانی را گویند که نه فرید و نه لاغر باشد **شلکی** بفتح اول و ثانی مخفف کتن قاتل را گویند در عوض مقتول و در عربی قصاص خوانند و با ثانی شدیدت و بت پرست و تنگ بار

و جای تنگ و تنگنا باشد و بمعنی لخت جامه هم هست که بکتوب پارچه باشد و سرکین را نیز گویند و جانی را نیز گفته اند در کوهها که بلیدی و خاکروبه و امثال آن در آن ریزند و بعین اول وضع ثانی بی تشدید نوعی از طعام است و از اشله پلا و گویند و بفتح ثانی باشد یعنی فرج زنان و موضع بلیدیها و سرکین دان باشد و لثه را نیز گویند که زنان در ایام حیض در فرج خود نهند و در عربی نیت و اراده و کاد و کما و در روز باشد **شلیخ** بفتح اول و ثانی جتانی کشیده و بجای نقطه دارد و بمعنی صدا و آواز باشد **شلیخا** با فاء نقطه در روزن سجا نام صحابه ترسانان باشد و او یکی از اصحاب عیسی علیه السلام بود **شلیخ** بفتح اول و ثانی صغیر بمعنی شفت رنگت و آن میوه باشد شبیه لبفتالو و در عربی زره کوتاه و جامه که در زیر زره پوشند **شلیک** بفتح اول و ثانی خلیل بمعنی شلیخ است که شفت رنگت باشد و در عربی زره کوتاه و جامه که در زیر زره پوشند **شلیک** بفتح اول و ثانی **شمر** بفتح اول و سکون ثانی مخفف شوم بروزن قلم باشد و بمعنی دم در میدان و فریب و خدعه و نفرت و در عربی و آشفتند و پریشان و پهوش نیز آمده است و امر بر میدان و نفرت کردن و فریب دادن و افغان و نوحه نمودن و پهوش شدن هم هست و ناخن دست و پا را نیز گویند و بمعنی دم بضم اول و سکون میم هم هست و نام پهلووانی هم بوده است و در عربی بفتشدید ثانی مطلق بوی باشد اعم از بوی گل و در میحان و غیر آن و بزبان علی هند بمعنی فراغت و آسایش باشد و بضم اول پای افزاری را گویند که بزبان ازهرم و بالای آن از لرزهها باشد و از آن بزرگی چادوق گویند **شماخ** بفتح اول و ثانی بالف کشیده و بجای نقطه دارد زره مخفف شماخ است که سینند زنان باشد و آن پارچه ایست که پستانهای خود را بدان بندند و نام یکی از پهلووانا ایرانی هم است و اوسوری بود و پادشاهی هم داشت و باین معنی باشد **ید ثانی** هم گفته اند و با ثانی مشدد در عربی نام شاعر بوده است **شما** بضم اول بروزن شمار معرفت که شماره و حساب باشد و بمعنی دوستی و محبت و شبیه و نظیر و مثل و مانند هم و زخمی را نیز گویند که کاری باشد و از آن امید زیستن نباشد و بکسر اول نام درختی است کوتاه و بسیار سخت که پیشه و زان از آن دست افزار سازند و بمعنی از زبان هم بنظر آمده است که یاد بار باشد **شما** بضم اول بروزن کاس نام شیشه است که کیش آتش را وضع کرده و بهم رسانند **شما** بضم اول با سین بالف کشیده و بسین بنقطه زده نام مبارزی بوده است نورانی که بردست قارن بن کاوه کشند شد و نام پهلووانی هم بوده ایرانی در لشکر سیاوش و حرف آخرین را نقطه دارند گفته که شما ساش باشد **شما** سیان بروزن شد **دیا** جاعنی که بر دین شما س آتش پرست بودند و عدل ترسانان داشتند و ایشان را عربان شما سه خوانند **شما غند** با غین نقطه دار بروزن پراکنده هر چیز بد بگوراکویند عموماً وزن بد بگور و متعزز را **شما** بکسر اول بروزن نهال بمعنی خوپی ذات و سرشت نیکو باشد و بفتح اول در عربی نام بادلیت معروف و جانب راست کسی را کسی را نیز گویند که در بطن مغرب کرده باشد **شما** بکسر اول بروزن حواله مطلق شمع را گویند خواه از موم ریخته باشند و خواه از پیه و نوعی از برنج خوردنی هم هست **شما** مثنی کاف و کایه از آفتاب و ماه است که شمس و قمر باشد و کایه از روز و روشنایی روز هم هست **شما** بروزن امان یعنی گریان و توتو گران و در میله شده و آشفتند و پریشان گشته باشد و بمعنی نفرت گشته و ترسند و پهوش شده و نفس بر نفس افتاده از آشکی و بانگ و گریه مادام و گریه در کلوم هست **شما** بفتح اول بروزن و معنی زمانید باشد که ما ضی زمانید است و بمعنی آشفتند کرد و آشفتند شد و ترسانید و پریشان ساخت و پریشان شد و پهوش کرد و پهوش کردید هم گفته اند و بمعنی نفس

بر نفس افتادن از تشنگی یعنی پی در پی و دم بدم نفس کشید هم آمده است و شما نیدن مصدر آن باشد شما یل
بفتح اول بر وزن حایل جمع شمال است که بمعنی فوی ذات و سرشت نیکو و خصلتها پاکیزه را اخلاق پسندید باشد و باین معنی
بکسر اول هم آمده است و این اصح است و مرادف شکل باشد و شاخ نوردست و شاخ خورد درخت و جوی کوچک و جدول
آب و کرده مردم اندک اندک را نیز گفته اند **شامش** مرعی بابای فارسی بر وزن و مجوز بمعنی فیری باشد که نقیض طبعی است
شامش بفتح اول و ثانی و سکون ذال نقطه دار نام سفید نیکو را گویند و بعضی خبز خوانند و لا جورد کم رنگ را نیز گفته اند
شامش بفتح اول بر وزن قمر حوض خورد و کوچک را گویند و آبگیر و هر جا که آب ایستاده باشد و جانی از زمین و کوه که آب
باران در آن جمع شود و پای درخت را نیز گویند که آب در آن ایستاده باشد و بعضی آب کم و اندک را شمر گویند که در هر جا
از روی زمین و جوفها و شکافهای سنگ و پاشا درخت و امثال آن بایستد و جوی کوچک و سرد و جدول آن را نیز گفته اند
نورد آب راهم میگویند یعنی گرد آب و بمعنی قیام هم بنظر آمده است که روی شیر باشد **شامش** بضم اول و ثانی و کسر
را و سکون شین فرشت بمعنی فرض و تقدیر باشد و در جانی استعمال کنند که عریان بالفرض و التقدر گویند **شامسا**
باسرین نقطه بر وزن حمد بلغت زند و پازند بمعنی نور باشد که آن روشنائی معنویست و پر تو آفتاب و ماه و چراغ و آتش و
امثال آن را نیز گفته اند **شامش** بضم اول و سکون ثانی و شین فرشت شفقت ملامت و نقره را گویند و آن ملامت و نقره که داخله
باشد که در نا و چنانچه ریزند **شامش** بکسر اول بر وزن بهزاد معروفست و آن درختی باشد که چوب آن در غایت
سختی بود و از آن چیزها سازند و مرزنگوش را نیز گویند و آن نوعی از ریحا باشد در غایت سبزی و خوشبوئی و بفتح اول هم
آمده است و کتابه از قامت خوبا هم هست **شامش** بکسر اول بر وزن بسیار شامها نازه را گویند که از درخت شامها
بر آید و برک آن در نهایت سبزی و لطافت و طراوت و تراکت باشد و از غایت نازکی میل بجانب زمین کند لهذا شعرا
آنرا بزلف خوبان تشبیه کرده اند و بعضی گویند درختی است مانند شمشاد و آنهم پیوسته سبز و خرم میباشد و از چوب
آنهم چیزها میتراشند و بعضی دیگر میگویند شمشاد و شمشاد هر دو یک است اختلاف در دال و راشد است **شامش**
با دال و رای پنقطه بر وزن ستمک بلغت زند و پازند سیر برادر پیاز را گویند **شامش** با رای پنقطه بر وزن غمزدارستی باشد
روائی و از امر زنگوش خوانند و بعضی اذان الفار گویند **شامش** بکسر اول و فتح ثانی و سکون ثالث و کاف بلغت زند
و پازند کجند را گویند و آن دانه باشد معروف و از آن روغن گیرند **شامش** بضم اول بر وزن پر روز بلغت کبلا درستی
باشد که برک آن برك ستم ماند و در آشپهازش داخل کنند و روغن آن در دگوش را نافست **شامش** بفتح اول بر وزن
نجیر معروفست و وجه تشبیه آن شمشیر است که دم شیر و ناخن شیر باشد چه شمشیر بمعنی دم و ناخن هر دو آمده است **شامش**
صبح و آفتاب را نیز گویند **شامش** بکسر اول بمعنی تیغ کوشین است که کتابه از زبان باشد و بعضی لسان خوانند
شامش بکسر اول کتابه از خورشید انور باشد **شامش** بکسر اول کتابه از عمود صبح اولست که صبح کاذب باشد و کتابه
از آفتاب عالم است **شامش** بکسر اول کتابه از خورشید عالم آراست **شامش** بکسر اول بمعنی صبح صبح است که
کتابه از آفتاب است **شامش** بکسر اول بمعنی صبح صبح است که خوشبید باشد **شامش** بکسر اول کتابه از ماه و آفتاب باشد
خصوصاً و جمع کوکب را گویند عموماً **شامش** بکسر اول کتابه از بزرگ است که آفتاب باشد **شامش** بکسر اول کتابه
کتابه از شراب لعلی انگور باشد **شامش** بکسر اول بر وزن فرزند زنی را گویند که بغایت بدبوی و کندی و متعفن باشد

و برپای تختاروزن سرها خوانند **شکمشک** با غیر نقطه دار بر وزن شرمند **بمعنی** شما خوانده است که چیزها بدبو **متعفن**
 باشد و کسی را نیز گویند که از غایت ترس و بیم مد هوش و بی خبر شده باشد و شخصی که از او بوی بد آید **شکمشک**
 با کاف بر وزن رنجور شهریت نزدیک بکجرا از ولایت اران **شکمشک** بفتح اول و ثانی و سکون لام پای اقرار چهره باشد
 و پای اقرار بر این گویند که زبان از چرم خام و رویش از لبها باشد و آزا چادوق گویند ترکی و در عربی **بمعنی** ترا کردن
 باشد و بفتح اول و سکون ثانی هم در عربی **بمعنی** کارها پراکنده و کارها پراکنده و کارها جمع شده و پراکنده **کوجیت**
 باشد و این از اسناد است **شکمشک** بفتح اول و لام بر وزن برزخ **بمعنی** شلغم باشد و بفتح اول و ثانی و سکون لام هم
 گفته اند **شکمشک** با غیر نقطه دار بر وزن **بمعنی** شلغم است که شلغم باشد **شکمشک** بفتح اول بر وزن جمله شالی باشد
 که بردوش اندازند و بر سر هم بچیند و علاقه و دستار را نیز گفته اند نیز **بمعنی** تیر شهاب است و آن روشنائی باشد
 که شبها در هوا از جانی میآید دیگر **شکمشک** بر وزن تمهید رستی باشد که آزا برپای حلبه گویند **بمعنی** حای بنقطه
 و کلی باشد زرد و خوشبوی و بجا حرف آخر تالی فرشت هم آمده است **شکمشک** بر وزن برهین **بمعنی** شملید است که
 و شبلیله باشد **شکمشک** بر وزن چمن بست پرست را گویند **شکمشک** بفتح اول و ثانی بر وزن سرطان جمع شمن است
 که بیت پرستان باشد و کسی را نیز گویند که **ببیت** یا تشکی یا برداشتن باری نفس تند پی در پی میزد باشد و فراش و بسا
 بزرگ را نیز گویند **شکمشک** بر وزن کند **بمعنی** بهوش و پهوشی باشد و **بمعنی** نوحه و افغان کنند و ترسند و بر مندم
 گفته اند و **بمعنی** بهوشی هم بنظر آمده است **شکمشک** بفتح اول بر وزن زنده مردم شجاع و دلدار و پهلوان را گویند
 و پهوش شده و پیم زده و پوینده را هم میگویند **شکمشک** با و از جهول بر وزن قبول **بمعنی** جمعیت و سامان و سکون
 و آرام باشد **شکمشک** بکسر اول و فتح ثانی سرشیر و قیمان را گویند و چرپی شیر و پنبیر را نیز گفته اند و با تشدید ثانی هم
 باین معنی آمده است و بفتح اول و ثانی مخفف شیر را گویند که از آن در سر پرستان پیش از آنکه بد و شند ظاهر باشد
 و بید و شبیدن قطره قطره هم بر آید و بفتح اول و ثانی مشدود در عربی **بمعنی** کم و اندک باشد و مطلق بوی را نیز گفته اند خواه بگو
 کل و خواه بوی دیگر باشد **شکمشک** بفتح اول بر وزن کمی **بمعنی** کمی باشد که از رسیدنست و **بمعنی** نوحه و افغان کنی و متفرق
 شوی و تیزی و آشفته کردی هم گفته اند **شکمشک** بر وزن رسید **بمعنی** پهوش باشد و **بمعنی** پهوش گردید و آشفته شد
 و هر اسید و متفرق پیم زده کشت و رسید هم گفته اند و این لفظ بدو وجه استعمال کنند اول بالفظ شمید که شمید و شمید
 باشد **بمعنی** که مذکور شد و دوم بالفظ شما از که شمید و شما ان باشد **بمعنی** دما دم از تشکی نفس کشید **بمعنی** شخصیکه او را
 از تشکی نفس بر نفس افتد همچو غریب و غریک که دما دم بود از گریستن و نوحه کردن و شمید و شما انید نیز گفته اند **بمعنی** دما دم
 در پی از تشکی نفس کشید و نوحه کرد که ماضی دم بدم نفس کشیدن و نوحه کردن باشد **شکمشک** بر وزن و **بمعنی** رسیدن
 باشد و **بمعنی** پهوش گردیدن و آشفته شدن و پریشان گشتن و ترسیدن و هر اسیدن و نوحه و افغان کردن و گریستن و
 متفرق شدن و متفرق کردن و بوییدن هم آمده است **شکمشک** بر وزن و **بمعنی** رسید باشد و پهوش گردید و هر اسید و ترسید
 و پیم زده شده و بوییده و متفرق گردیده را نیز گویند و **بمعنی** گریه و نوحه کرده و افغان نموده هم هست و پی در پی از تشکی نفس
 زنده را نیز گویند و شیر شزه را نیز گفته اند که شیر خشکین باشد **شکمشک** بفتح اول بر وزن تمیز مزاج و زراعت گفته گویند
 و **بمعنی** اول زمین باشد که آزا میزند و زراعت کردن آراسته باشد **شکمشک** با سین بنقطه بر وزن میا بلفظ سرانی

یعنی نور باشد که روشنائی معنویت بیابیشتری کرشین نقطه‌ی آریافون شتمل بر پنجاه و لغت
 ششگن بفتح اول و سکون ثانی ناز و کرشمه را گویند و نام گیاهی است که از پوست آن ریشما بتابند و در عربی نام قیلد است
 و خیک کهند و پاشیدن آبرائز گویند ششگن بکسر اول بروزن منام معرفت که شناوری و آب و مرزی باشد ششگن
 بکسر اول بروزن نصاب یعنی شناس است که آب و مرزی باشد ششگن بکسر اول بروزن چنار یعنی شناور که آب و مرزی باشد
 و بعضی نامبارک و شوم و محس و تنک و عار هم گفته اند و ولایت خراسانی را نیز گویند که کسی در آن توطن نکند و خالی از مرغان
 باشد و شاخ نوی را گویند که تازه از درخت براید و در عربی بمعنی دشمنی کردن و دشمن باشد یعنی پاکسی و چیزی بد بودن
 ششگن بضم اول مخفف اشنان است و آن گیاهی باشد که بدان رخت شویند و بکسر اول دارو بیست که او را بیونانی خوانند
 گویند و شیرازی کندانی گوئی خوانند و بعضی گویند باین معنی عربیت ششگن با و او بروزن و معنی ششگن است که شناور
 و آب و مرزی و شنا کننده باشد ششگن بکسر اول بروزن نگاه بمعنی شنا و است که آب و مرزی باشد ششگن بفتح اول و
 و سکون ثانی و بای امید بمعنی کند باشد و از این است که کتبدیرا که سلطان در آذربایجان ساختند بود ششگن فاغان خوانند
 کند فاغان ششگن بکسر بای امید بروزن مسجد شنبه را گویند که روز اول هفتد باشد ششگن بفتح اول و سکون ثانی
 و بای امید و لام جتانی رسیده و بقوتانی زده نخی است که هلال نفع باشد و کل آن زرد رنگت و شبیه بر بهار نارنج و بوی تیزی دارد
 بویندن آن دفع درد سر کند و از اکل راه رو گویند چه بیشتر در سر راهها روید ششگن بفتح اول و سکون ثانی و معنی
 ششگن است که کل راه رو باشد و بجزی حلبه گویند و بعضی گویند ششگن بفتح اول و سکون ثانی و ششگن سورنجان است و بعضی دیگر
 گویند برک سورنجان است ششگن بفتح اول بروزن سر طویل بمعنی اول ششگن است و آن رستنی باشد که بجزی حلبه و بوی
 میوی و بیونانی فویقه خوانند ششگن بفتح اول و ثالث بروزن خنده شیمه اسب را گویند و بجزی صمیل خوانند و او را
 شیر را نیز گفته اند که از جلد سباع است و بکسر ثالث و ظهورها معرفت که نام روز اول هفتد باشد ششگن بفتح
 اول و ثانی و سکون ثانی بلغت زند و پازند بمعنی سالست و بجزی سندن گویند ششگن بفتح اول و سکون ثانی بلغت زند
 و پازند جمع سال باشد که سالهاست و بجزی سنین خوانند ششگن بفتح اول و سکون ثانی بجزی پنی کوه باشد و زمینی را
 نیز گویند که بنایت صفت بود و شکستگی و ناهمواری و سنگ بسیار داشته باشد و بکسر اول و سکون ثانی کف و سیر
 مردم و حیوانات دیگر را گویند و باین معنی بفتح اول هم گفته اند و با غنچه مراد ف ساخته اند و بضم اول و سکون ثانی
 نوعی از صدف باشد که آنرا توتیا اگر خوانند و شیرازیان قصبه گویند و ترنجیدگی و در هم کشیدگی را نیز گفته اند
 ششگن بفتح اول یا بجزی بروزن زنکار معرب شنکار است که نوعی از سرخ مرد باشد و آنرا بجزی شجره الدم و حناء الغول و
 عاتر شهما و عود الفالودج خوانند ششگن بفتح اول بروزن قند منقار مرغان را گویند ششگن بفتح اول بروزن
 اشرف طیل و دماسه و دهل و نقاره بزرگ را گویند ششگن بضم اول و سکون ثانی و کسر اول امید و فتح لام
 و ابیست که آنرا توتیا خوانند و در کرمان مادر دخت گویند و تخم آنرا در عربی بزرا الهوه خوانند ششگن بفتح اول
 و سکون ثانی و شین قرشتنی و چوپنی باشد که ندانان پند با بان کرد آوری کنند و پنبه زده را از این رو بان روگردانند
 و بفتح اول و ثانی در عربی خرمائی را گویند که و آنرا آن هنوز صفت نشده باشد ششگن بضم اول و ثانی و سکون غیر نقطه دار
 شاخ کا و را گویند ششگن بضم اول بروزن بلغار زبان روی پرند باشد از جنس سیاه چشم و شبیه بجزی و بیشتر بادشاها

بدان شکار کنند و باین معنی بجاغین قاف نیز آمده است **شِنَقْتَن** بکسر اول بروزن شکفتن بمعنی شنیدن باشد
و بعربی سماع گویند **شِنَقَاتِر** بضم اول و قاف بروزن کلزار بمعنی شنغار است که جانور سیاه چشم شبیه بچرخ باشد
و سلاطین شکار فرمایند **شَنَك** بفتح اول و سکون ثانی و کاف فارسی شاهد شوخ و ظریف و شیرین حرکات
و خوب و نیک و نیا باشد و دزد و راه زن و عیار را نیز گویند و بمعنی مکابر و مبالغه آمده است و خیاری باشد که بر
تخم نگاه دارند و درخت سرور هم میگویند و خرطوم نیل را نیز گفته اند و بضم اول نام درختی است خوش وضع و تنه آن
سفید و راست و امس می باشد و سر آن چیز زند و چویش را کمان کران بکار برند و آن چوب را در خراسان بنفش خوانند و
درخت سرور گفته اند و بکسر اول نوعی از غله باشد و آن از باغلی کوچک تر و از عدس بزرگتر است و دانه های آن در غلاف
طولانی دراز متکون شود و آن غلاف را بادانه شنک خوانند و نوعی از خیار هم هست و آن دراز و کج می باشد و گیاه
باشد که آزا با سر کمان خورش سازند و خورند و آن را در صفاها **الاله شنک** و در خراسان ریش بزغال و امر و بعربی
لحیة التیس و اذ ناب الخلیل گویند و نام دهی هم هست از مضافات سمرقند **شنکامر** بروزن زنگار گیاهی است
که بچشم مطبر و برکش سیاه می باشد و برخی مایل است و اگر بیخ آزا زان بخورد بر کبرند و در آب گرم نشینند حیض را بکشد
و معرب آن شنجار است و بعربی **شجرة الدم** خوانند **شِنَكَات** بکسر اول بروزن زندان نام و لایبی است و جمع **شَنَك**
هم هست **شَنَك** بفتح اول بکسر بای ایجاد بروزن رنگ و بر شراپی باشد که از درخت خرما حاصل شود و بزبان پهلوی **نخیل**
را گویند **شَنَك** با کاف فارسی بروزن و معنی شجره باشد و آن چیز است که از سبزه و کورک سازند و نقاشان
و مصوران بکار برند و معرب آن **شجریت** و بیونانی سر پیوز خوانند و نام گرمی هم هست دراز و کندم خوار که در کشت زراها
بهم رسد و غله را خراب کند **شَنَك** بفتح اول و سکون ثانی و ثالث بروزن پنج لک نام یکی از زبان هند و ستان است
که بمقدار فراستیار شده بود و از اسباب اورا بیاری پیران و لید فرستاد و تیکه پیران و لید بچنگ طوس این نود و میرفت و بعضی
اول شنک هم هست که شوخ و ظریف و دزد و راه زن و خرطوم نیل باشد و بضم کاف فارسی و سکون رای پنقطه و کاف
با در لید دوک را گویند و آن چوب با چرمی باشد مدور که در کلوی دوک محکم سازند **شَنَك** بفتح اول و سکون ثانی
و نون بمعنی دویم شنکوف باشد و آن گرمی است که کشت و زراعت را خورد و ضایع کند حرکت این لغت معلوم نبود
شَنَك بفتح اول و ضم ثالث بروزن فرکل دزد و راه زن و عیار باشد و نام پادشاه هند که بمقدار فراستیار آمده
بود و بفتح اول و ثالث جنسی از غله را گویند و بمعنی دزد و راه زن هم آمده است **شَنَك** بفتح اول و ثالث و لام
مطلق خوشه را گویند اعم از خوشه خرما و انکور و کندم و جو و بمعنی ریش باشد از ابریشم و غیره که بر سرد ستار و دوک
و امثال آن دوزند و جامه ملوث زنان و جامه ملوث زنان و جای ناپاک و اصطیل را نیز گویند که آخور باشد **شَنَك** بفتح اول
بروزن و معنی زنجیل است **شَنَك** بروزن انکور باد و لید خمیر را گویند و آن تخم باشد که در مد و در میان
سوراخ که بر سر چوب محکم سازند و چوب و چرمی را نیز گویند و آن تخم باشد که در مد و در میان سوراخ که بر سر چوب خمیر
محکم سازند و چوب و چرمی را نیز گویند که بر کلوی دوک کنند **شَنَك** بروزن مفلوک بمعنی آفرشنگور است
که با در لید دوک باشد و بعربی فلک خوانند و باین معنی بجا کاف اول لام هم آمده است **شَنَك** بروزن مقبول
معنی شوخ و ظریف و زیبا باشد و دزد و راه زن و خرطوم نیل را نیز گفته اند **شَنَك** با واو مجهول بروزن زنگوله

بمعنی شنکول است که شوخ و ظریف و رعنا و دزد و عیار و خرطوم نیل باشد **شنکوی** با و او تختانی مجهول
 بر وزن نکت ریز بمعنی شنک بیضا است و آن شرابی باشد که از درخت خرما بهم رسد و بجای زای نقطه دار برای
 پنبقه هم بنظر آمده است بر وزن ارد شیر **شنک** بفتح اول و ثالث و سکون ثانی آلت تناسل را گویند و بجائی و
 موضعی را نیز گفته اند که در آنجا سرکین و خاشاک و خاک و بید و پلیدی انبار کنند و گفته اند که زنان در ایام حیض بر فرج نهند
شنکیا بکسر اول و تختانی بالف کشیده بر وزن کشت زار نوعی از خیار باشد و آن دراز و کج میشود **شنکیند**
 بفتح اول بر وزن چرمینه چوپا باشد که خر و کاور ابدان را نشد **شنک** بفتح اول و لام بر وزن اندک بمعنی خوش
 باشد اعم از خوشه انکور یا خرما یا کندم یا جو **شنلوت** بر وزن مغلوك با در لبه و دك را گویند و آن چرم یا چوب
 باشد مدور که در کالوی حکم سازند و بمری فلک خوانند **شنوش** بفتح اول و ثانی بواو کشیده و شیر نقطه
 دار مفتوح هوا که از راه دماغ بجلدی و شدی تمام بی اختیار بر آید و آنرا بمری عطسه گویند و بکسر اول هم گفته اند و
 با سینه نقطه نیز درست است چه در فارسی سین و شین بهم تبدیل می آیند **شنوتان** که بانای قرشت بر وزن سبوش
 بلغت زند و پازند بمعنی نوشتن باشد و شنوتنی یعنی نولیم و شنوبند یعنی بنویسید **شنک** بفتح اول و ثانی بر وزن پند
 جمیع آوازه ها را گویند عموماً همچو صریر قلم و آواز نغیر بنای و سوزنای و آواز سبع و بهایم و وحوش و طیور و مانند آن و شهید
 اسب را نیز گفته اند خصوصاً و آنرا بمری صهیل خوانند و بمعنی چهار شاخ دهقانان هم آمده است و آن آلتی باشد
 مانند پنجه دست و دست نیز دارد که آن غله کوفته شده را بیاد دهند تا از گاه جدا شود و بمعنی نفرین و لعنت هم هست
 و با تشدید ثانی شهید اسب را گویند **شنی** بفتح اول بر وزن و نی کبابی باشد که از پوست آن ریشما سازند و بمعنی سینه
 هم گفته اند و آن خوانی باشد که از طلا و نقره و مس و امثال آن سازند **شنیدگن** بفتح اول بر وزن رسید و معروف
 و بمری سماع گویند و بمعنی بوشیدن و بوی کردن نیز گفته اند و بمعنی هجوم نمودن و جمعیت کردن هم آمده است **شنین**
 بفتح اول بر وزن تمیز چوب آبنوس را گویند و گمان نیراندازی را نیز گفته اند و بضم اول مخفف شو نیز است که سپاه دانه باشد
شنیرک بفتح اول و زای فارسی بر وزن نتیج ریشما باشد که از پنهان کار جولا هکان زیاد آید و آنرا بنامند و بانگشت
 در کناری گذارند بیان بدیست و یکی در زمین نقطه های با اول و مشتمل بر هفتای و **الغنت**
شوی بفتح اول و سکون ثانی بمعنی شب است که در میان لیل خوانند چه در فارسی می آید و واو بهم تبدیل می یابند و امر
 بر شدن هم هست یعنی بشو و بضم اول مخفف شوی است که شوهر باشد و مرادف **شست** که از **شستن** است همچو **شست**
شوشول بفتح اول و ثانی پی تشدید بالف کشیده که را گویند یعنی کسب که گوش او نشود و بمری اصم خوانند و با تشدید
 ثانی در هر چه بر یانی و بر یانی پز را گویند و بکسر اول مخفی و کندگی و پنبه پوست دست و اعضا را گویند که بسبب کار کردن
 بهم رسیده باشد و آبله دست و پا را نیز گفته اند که آنهم بسبب راه رفتن و کار کردن بهم رسد و چرکی که آن نیز بسبب
 کار کردن بر اندام نشیند و دالان و دهلیز خرد و کوچک را هم میگویند و شب را نیز گویند و آن رستی باشد مشهور **شویت**
 که در ماست و در طعام نیز کنند و در عری بمعنی بریان باشد مطلقاً اعم از کوسفند و مرغ و ماهی و غیره **شولست**
 بفتح اول بر وزن حیات نام پرند است از جنس مرغابی و آنرا سرخاب گویند و بعضی گفته اند شوات مرغی است بخر مایل
 و هر زمان بر یکی و لونی بر آید و بمری بو قلمون و ابو براتش خوانند و بضم اول هم آمده است **شولتر** بفتح اول بر وزن

شرار یعنی شوات است که نوعی از مرغابی باشد و آنرا سرخاب نیز میگویند و بوقلمون را هم گفته اند و بضم اول نیز آمده است
شَوَّلَ صَاحِبُ بفتح اول و ثانی بالف کشیده و صاد بنقطه مفتوح و دای قرشت بالف کشیده بفتح سرانی نوعی از مرغابی است
 و آنرا بر بے سکت الجن خوانند و بر بنجاسف کبایه است که آنرا بوی مادران گویند **شَوَّلَ** بفتح اول و بر وزن کمال شلووار و ثقیلاً
 را گویند و بعضی کار و عمل و صنعت و پیشه نیز آمده است و بعضی شوات هم هست که سرخاب باشد و آن نوعی از مرغابی است
 و بوقلمون را نیز شوال گویند و بر تشدید ثانی در عربی نام ماه بعد از رمضان است **شَوَّلَ لَكَ** بفتح اول و بر وزن تبارک
 مصغر شوال است که سرخاب و بوقلمون باشد و عربان ابو بر ایش خوانند **شَوَّلَ** بفتح اول و بر وزن و معنی شبانست که جوان و
 نگاه دارنده گویند باشد **شَوَّلَ** بفتح اول و بر وزن هوایی یعنی کرمی و ناشنوائی باشد **شَوَّلَ** بفتح اول و سکون ثانی مجهول
 و بای ایجد و دستار و مندیل را گویند و بفتح اول در عربی در هم آمیختن و داخل شدن در یکدیگر باشد و آنکین و
 عمل را نیز گویند **شَوَّلَ** بفتح اول و سکون ثانی مجهول و بای ایجد مفتوح بسین بنقطه و فوقانی زده افسون را
 گویند و بعضی علاج هم هست و بای فاری نیز درست است و باین معنی بجا بای ایجد نون هم آمده است **شَوَّلَ** بفتح اول و سکون ثانی و خای نقطه دار چرکی باشد که بر بدن و جامه نشیند و بر بے و معنی گویند و چرک و ریم زخم را هم گفته اند و با ثانی
 مجهول یعنی بی باک و دلیر و فضول و پجیا و بیشرم و دزد و راهزن باشد و درختی را نیز گویند که چون یکشاخ آنرا بر بند چندین
 شاخ دیگر برارد و پوست دست و اعضا که بسبب کار کردن سخت شده و پینه بسته باشد **شَوَّلَ** بفتح اول و خای
 نقطه دار و سکون ثانی و طای عطی یعنی خوشه باشد عموماً اعم از خوشه انکور و خرما و کندم و خوشه اذن را گویند **شَوَّلَ**
شَوَّلَ بفتح اول و سکون ثانی و ثالث زده و کسر کاف فارسی و سکون نون یعنی چرکن باشد **شَوَّلَ** بفتح اول و سکون ثانی
 با کاف بر وزن پوستین یعنی شوخن است که چرکن باشد **شَوَّلَ** بفتح اول و سکون نون یعنی چرکن شدن باشد
شَوَّلَ بفتح اول و سکون ثانی و دال ایجد یعنی شد و رفت و گذشت و موردی که چرک را نیز گویند و بکسر اول و ثانی شب
 را گویند و آن رستی باشد معروف که در ماست کنند و در گو گو و طعام نیز **شَوَّلَ** بفتح اول و دال بالف کشیده
 و نون بختانی کشیده و بقاف زده معرب سورانی است و آن مرغی باشد که درخت را با منقار سوراخ کند **شَوَّلَ** بفتح اول
 بر وزن بودن یعنی شدن باشد **شَوَّلَ** بفتح اول و ثانی مجهول بر وزن مورطعی و لذتی باشد معروف و آشوب و غوغا و
 زیاد را گویند و شوم و محس و نامبارک را نیز گفته اند و بعضی سعی و کوشش هم هست و نای رومی را نیز گویند که نفیر باشد
 و بعضی ددش و کاری را خوب و در زیدن هم هست و بر هم خوردن و بر هم زدن و بهم آمیختن را نیز گفته اند و بر بے مالج خوانند
 و شستن و پاکیزه کردن آب باشد و شوریدن و شوریدن و شورش مصدر است و بفتح اول و ثانی بزبان زنده
 و پانند یعنی سیر است که در برابر کر سند باشد **شَوَّلَ** بفتح اول و بای فارسی بالف کشیده چاروائی را گویند
 از اسب و استر و خرا لاغ که در وقت راه رفتن سرگما او از هم دور باشد و قاب پاها بهم رسد و سائیده شود
 و بعضی گویند چاروائی که زانولیش بهمنگام رفتن بهم بساید **شَوَّلَ** بفتح اول و بای فارسی بالف کشیده چاروائی را گویند
 آب گوشت پخته باشد **شَوَّلَ** بفتح اول و بای فارسی بالف کشیده چاروائی را گویند
 یعنی چگونگی بکار باید فرمود و کسی را نیز گفته اند که مستعد قتال و جدال باشد و مقدمه الجیش را نیز گویند
 جمعی که جنگ را بهم رسانند و بزرگی شر را شان را خوانند **شَوَّلَ** بفتح اول و بای فارسی بالف کشیده چاروائی را گویند
 یعنی که جنگ را بهم رسانند و بزرگی شر را شان را خوانند **شَوَّلَ** بفتح اول و بای فارسی بالف کشیده چاروائی را گویند

شور و غوغا کردن و در هم آمیختن و بر هم زدن و بر هم خوردن شور کرم با میم و حرکت مجهول بمعنی کوه باشد و
بهر چه جبل خوانند شور و شور بر وزن کور و مور این لغت از اتباع است و بمعنی شوم و ضعیف باشد
چه شور و غوغا و نامبارک و مور بمعنی حقیر و ضعیف است و هر گاه خواهند کسی یا چیزی را بزبونی و ناتوانی و
حقارت و انانید گویند شور و مور است و بمعنی شور و غوغا و آشوب نیز آمده است و بحدف و اوعطف که شور
مور باشد مورچه خرد و کوچک را گویند شور کرم بفتح اول و ثالث بمعنی جلت و خجالت باشد و بضم اول زمین
نمناک و خاک شور و شوره که از آن باروت سازند و بهر چه ملح الد باغین گویند و معرب آن شورج است شور کرم
کن بفتح کاف فارسی سکون زای نقطه دار نوعی از درخت گز باشد شور کرم بفتح اول بر وزن نوخیز مزاج و ذرا
کنند را گویند و بضم اول و ثانی مجهول هم باین معنی و هم بمعنی زمین که جهت زراعت کردن مستعد کرده باشند نام
دارونی هم هست شور شش بفتح اول و سکون ثانی و شین فرشت شاخها درخت انکور را گویند و بهر چه قضا
بضم قاف خوانند و بضم اول نام شهر لیت در خوزستان که شوشتر باشد شور ششک باشین نقطه دار بر وزن
خوبتر نام شهر لیت در خوزستان شور ششک بر وزن موشک طنبور و باب چهار تار را گویند و بمعنی تپه و تپه است
و آن مرغی است کوچک تراز کبک شور ششمین با میم بر وزن موش کبر بمعنی هیل باشد و بهر چه فاقله صغار و خیر بوا
خوانند شور شور بضم هر دو شین و سکون هر دو و بمعنی کا و درس و اوزن باشد شور ششک بر وزن خوشه شش
و شبیکه طلا و نقره و امثال آنرا گویند و آن جسد گذاخته باشد که در نا و جدا آئین ریزند و هر چه طولانی و کوتاه را نیز گفته اند
مانند لوح مزار و محراب مسجد و نخته حمام و امثال آن و نشان و علامتی را گویند که بر سر قبر شهدا بر پای کنند و در بزه قبر
را نیز گفته اند و هر پشته و بلند را گویند عموماً و پشت دریک و خاک را خصوصاً شور غ پیند و آبله را گویند که بردست و
پا بسبب کار کردن در راه رفتن بهم رسد و چرکی که بر بدن و جامه نشیند و بمعنی شوخ هم آمده است که پیشتر و پچیا و پی باک
باشد شور غا بفتح اول بر وزن غوغا حصار و محوطه را گویند که شها کا و آن دو سفندان و چهار پان دیگر در اینجا باشند
شور غا بفتح اول بر وزن شبکار بمعنی شوفاست که جا خوابیدن چهار پان باشد در شب و بضم اول زاج سفید را
گویند شور غا بفتح اول بر وزن انکاره بمعنی شوفا است که جای خوابیدن کو سفندان باشد در شب شور غا
بفتح اول بر وزن خرگاه بمعنی شوفا است که جای خوابیدن چهار پان باشد در شب و در اصل این لغت شبکاه بود
و چون در کلام فارسی بای میجد بوا و و کاف فارسی بغین تبدیل می یابند شبکاه شوفا شده شور غا بضم اول و فتح ثانی
پیند و آبله باشد که از بسیاری کار کردن بردست و بدن آدمی و حیوانات دیگر بهر شد شور کت بضم اول و سکون ثانی
و کاف بلغت زند و پازند بمعنی بازار است که عربان سوق گویند شور کا با کاف فارسی بر وزن غوغا بمعنی شوفا است که
جای خوابیدن چهار پان باشد در شب شور کا با کاف فارسی بر وزن و معنی شوفا است که محوطه باشد جهت شب
خوابیدن چهار پان شور کزل بفتح اول و کاف بر وزن نوکران گیاهی است دوانی که خوردن بیخ آن جنون آورد و بعضی
گویند پیچی است کوهی و آزاد و درس گویند و در رفت که از ولایت بزداست میشود و آزاد و درس یعنی میگویند و شوکران تخم
آنت و بهر چه طما خوانند شور کل بضم اول و ثانی مجهول و کاف بر وزن نوفل با در پسته دولک باشد و آن خوب یا چرمی است
مدود که در کلوی دولک حکم سازند و بجای لام کاف نیز بنظر آمده است که شوکل باشد شور کز بضم اول و فتح کاف و

آهنی باشد که زرد سیم گذاخته در آن بزنند تا شوشه شود **شوک** باثانی مجهول بر وزن غول بمعنی دید و دانست باشد
 که از دیدن و دانستن است و امر باین معنی هم هست یعنی بین و بدان و نام طایفه هم هست مثل کرد و لر و امر بشوید
 هم هست که از پریشان کردن باشد یعنی پریشان کن و متفرق ساز **شوک** ثلاثی بفتح اول بر وزن جولان بمعنی کند باشد
 و آن ریشم اینست بلند **شوک** ثلاثی مجهول بر وزن کوچک اسب جلد و تند و تیز رفتار را گویند و نام مرکب سفید
 هم بوده است و بمعنی باد ریزه دوک نیز هست و آن چرم یا چوب کردی است که در کلوی دوک حکم سازند **شوک** کن بضم
 اول و ثانی مجهول و لام و میم بر وزن کوهکن بلغت زند و بازند بمعنی دوزخ باشد که در مقابل بهشت است **شوک** که بفتح اول
 و ثالث و سکون ثانی بمعنی سرکین دان و جا و وضعی است در کوهها که خاک رو به رخلاشه و پلید بها طران ریزند و جا نیز گویند
 که حامیان سرکین در آنجا خشک سازند و نام یکی از منازل قهرم هست و بمعنی لخت جامد بمعنی یکتوب پارچه باشد و تیر
 شهاب را نیز گویند و آن روشنائی باشد که شبها در جانب آسمان از طرف دیگر رود **شوک** که با اول ثانی رسیده
 و ثالث بختانی کشیده نوعی از رماندی و شهری باشد که مردم فارس خوانند **شوک** که بفتح اول بر وزن زولیدن بمعنی دریم
 شدن و پریشان کشتن و مخیر و حیران و پریشان خواطر نشین و در مانده گردیدن باشد **شوک** که بفتح اول بر وزن زولیده
 بمعنی پریشان شده و در هم کشتن و حیران گردیده باشد **شوک** که بفتح اول بر وزن طومار بند بمعنی کمری و نوحه و کوبه
 و نوحه کتده باشد بلغت زند و بازند **شوک** که بضم اول و کسر میم و سکون زای هوز زمینی را گویند که جهت زراعت
 کردن آماده و مستعد ساخته باشند **شوک** که بضم اول و فتح ثالث بر وزن سوزن بزبان زند و بازند بمعنی پیشانی
 باشد و بر پشته ناصیه خوانند و بکسر میم هم گفته اند **شوک** که بضم اول باثانی بواور رسیده و ثالث بختانی کشیده و برای نقطه
 زده بمعنی شومز است و آن زمینی باشد که جهت زراعت کردن مستعد و آماده کرده باشند و بمعنی شیار هم آمده است
 چنانکه گویند زمین شومز کرده یعنی زمین شیار کرده و یکجا زای نقطه دار برای پد نقطه هم بنظر آمده است و بر وزن همیز
 که بفتح اول باشد زارع و زراعت کتده و بر زبک را گویند **شوک** که بضم اول بر وزن موچیدن بمعنی شیار کردن و زراعت
 نمودن باشد **شوک** که بفتح اول و ثانی و سکون نون و دال ایجاد بمعنی باعث و سبب ماده هر چیز باشد **شوک** که بفتح اول
 ثانی و دال بالف کشیده شنوادرشونده را گویند **شوک** که بفتح اول بر وزن فلدان جمع شوند است که استبا و مواد و بواعث
 باشد یعنی سیبها یعنی سیبها و ماده ها و باعثها **شوک** که بضم اول و کسر ثالث و سکون سین پد نقطه و فوقانی بمعنی
 نسون و علاج باشد **شوک** که بفتح اول با اول ثانی رسیده و ثالث بختانی کشیده و برای نقطه دار زده سیاه دانند را گویند و
 حبه السودا خوانند و آن قهقی است که بر روی خیرناب باشند و زمین شیار کرده و بر زبک و زراعت کتده را نیز گفته اند
شوک که بفتح اول و تحتانی آخر نام مسجدیست غیر معلوم **شوک** که بفتح اول و ثانی و ظهورها بر وزن و معنی شیار
 و آن سنگی باشد سیاه و سبک و با خفاها بمعنی سبب و باعث ماده باشد **شوک** که بفتح اول و کسر ثانی و سکون
 تحتانی معروف بمعنی پراهن است و بر پشته فیض گویند و بضم اول و تحتانی مجهول شور با و آهاری را گویند که بر روی
 تار پارچه کمی بافتند مانند بضم اول و سکون ثانی و تحتانی بمعنی شوهر باشد و امر بشتن و بمعنی شستن هم هست
 و بکسر اول و ثانی شبت را گویند و آن رستنی باشد که آزاریزه کنند و در طعام و ماست ریزند و در هلین و در آلان خرد
 و کوچک را نیز گفته اند **شوک** که بفتح اول و ثانی بختانی کشیده و سین پد نقطه و فوقانی زده بمعنی پراکنندگی و پریشانی

باشد شوی یا بنم اول و ثانی بختانی رسیده و لام بالف کشیده بلفث سرانی گیاهی است که آنرا بوی مادر از کوبیدن
 و بیونانی ارطیس خوانند شوی مال بر وزن کوشمال شخصی را گویند که آمار و آش بر تار جامه کمی یافتند بمالند
 بیامت بلیست و بی ق بی ری مشین نقطه‌ای را باها مشتمل بر چهل و شش لغت و کنایت شده
 بفتح اول و سکون ثانی مخفف شاه است که اصل و خداوند و بزرگ باشد و داماد را نیز گویند و سپرد مقابل کوسنه
 را هم گفتند و بمعنی منع هم آمده است که در برابر رخصت و رخصت و کشت کردن شاه شطرنج باشد یعنی مهر
 داد در جانی بگذارند که شاه حرف لا علاج از جا خود بر خیزد با علاج بر خواستن کند و هر چیز را نیز گویند که در بزرگی
 و خوبی بحسب صورت و سیرت از امثال خود بزرگتر و ممتاز باشد همچو شهسوار و شهباز و شهر و امثال آن و بضم
 اول کله ایست که در محل کراهت و نفرت گویند شهاب بر وزن شراب مخفف شاه آب است و آن آب سرخی باشد
 که مرتب اول از کل کا حیره گیرند و در عریه شیری باشد از کوسفند یا کاکه با آب آمیخته باشند و بکسر اول هم در
 عریه کوکب و ستاره و شعله کشیدن آتش را گویند و شهب جمع آنت شهاب است سر کبته کو اهری و شهاب
 را گویند که در آن شک و ریب و ساختگی و غرض نباشد و از روی راستی و اخلاص باشد شهبانتر با بای ایجد بند
 پرواز جانوری است شکاری بچته از باز بزرگتر و بکیرانی کمتر میباشد و باز بزرگ را نیز گویند شهاب بالام الف
 بمعنی شاه بالاست یعنی داماد بالاست که شهب بمعنی داماد هم هست و آن شخصی است که بقدر و بالا رسن و سال با کسی
 که او را که خدا میکند برابر میباشد و او را نیز مانند داماد آراسته کرده با داماد بجانته عروس می برند و بزرگی سابق دوش می
 گویند شکر بالک بر وزن ده ساله بمعنی شکر بالاست که همدوش داماد باشد شکر پش با بای فارسی بر وزن کفتز پر
 اولین بال جانوران پرنده را گویند شکر تاتر بر وزن رفتار اولین تار و تاریم و تار کننده را گویند که در سازها بنندند
 شکر جات بر وزن مرجان مخفف شاه جانست که نام و لقب مرو باشد و آن شهر است مشهور در خراسان شکر
 بر وزن عهد بمعنی انگین است و بیری عسل گویند شکر در مخفف شاه دانه است که تخم نیک باشد و معرب آن
 شهدایج است شری و پاش با بای فارسی بالف کشیده اشاره بحضرت رسالت پناه است صلوات الله
 و آله کشفاعت کناهان را تا دو پاس از روز میکنند و کنایه از آفتاب هم هست و کنایه از آدم علیه السلام باشد چنانچه تا
 دو پاس روز که پانصد سال باشد و در بهشت بود و بیک روز بهشت هزار سال دنیا است و کنایه از دل هم هست که بجز
 قلب خوانند شکر آراتی بر وزن بزم آرای بمعنی ذیب و زینت و آئین بستن شهر باشد و کسی نیز گویند که شهر را
 آئین بندد و امر باین معنی هم هست شکر آراتی یکی نام شهر است که از شیرابن شیر وید پادشاه آنجا را از هر داد و
 کشت و آن شهر را متصرف کشت و شهر آزاد نیز بنظر آمده است شکر مر و ل زر سیم رایج و سره را گویند شکر مر
 بضم زای نقطه دار و سکون و او و رای بد نقطه نام شهر است نزدیک شهر بابل شکر سبتی بفتح سین بد نقطه و سکون
 بای ایجد و زای نقطه دار نام شهر است در حوالی سمرقند و بکش بفتح کاف فارسی و شین نقطه دار است شهر دارد شهر
 باتای فرشت بر وزن ترکس دان حصار را گویند که بر دو شهر بزرگ بکشند شکر تاتر بانون بالف کشیده و برای
 نقطه دار زده نام خواهر حبشید است که با خواهر دیگرش از نواز در بحاله خنک بود و بعد از کشته شدن خنک هر دو
 بفریدون منتقل شدند شکر و ل با و بر وزن کربلا یکی از پادشاهان ظالم طبیعت زرق قلب و ناسره زد و آن را

شهر و نام کرد و بنا بر شهیدت و سندی خوی در ملک خود رایج گردانید و در غیر ملک او هیچ نمیگرفتند **شکر و قوتی**
 بر وزن مقصود هر شهر و رودخانه بزرگ را گویند عموماً و نام رودخانه ابث در عراق خصوصاً و نام شهر بیت در
 ملک عراق که خسرو پرویز برب شهر و بنا کرده بود و بنام آن رودخانه موسوم ساختند و نام سازیت مانند سیفار
 که در میان در بزم و رزم نوازند و نام صوتی نیز هست و تارکنده و تاریم را نیز گویند که در بعضی از سازها بتندند **شهر و قوتی**
 بازای نقطه دار بر وزن و معنی شهر و داس که رودخانه بزرگ و شهر خسرو پرویز و ساز و مباد و غیره باشد **شهر و قوتی**
 با و مجهول بر وزن هر روزه کدانی را گویند که هر روز یکی از حملات شهر و کوچد بازار بگردد و کدانی کند **شهر و قوتی**
 با یای بالف کشیده و برای فرشت زده پادشاهی را گویند که از همه پادشاهان عصر خود بزرگتر باشد و کلانتر و بزرگتر شهر را
 هم میگویند **شهر و قوتی** بر وزن فهمیده بمعنی پراکنده و پریشان شده و از هم پاشیده و پهن گردیده باشد **شهر و قوتی**
 بر وزن تقریر بمعنی شهر یوراست که ماه هشتم شمسی باشد و نام روز چهارم است از هر ماه شمسی **شهر و قوتی** با و
 بر وزن برزیکر نام ماه هشتم باشد از سال شمسی و آن بود از آفتاب است در برج سنبله و نام فرشته است موکل بر آتش و موکل
 بر جمیع فلزات و تدبیر امور و مصالح ماه شهر یور و روز شهر یور که روز چهارم است از هر ماه شمسی بد و نعلوق دارد در این
 روز مغان جشن سازند و عید کنند بنا بر قاعده کلیه که نزد ایشان معتبر است که چون نام روز با نام ماه موافق آید عید باید
 کرد و بسبب آنکه در این روز تولد داراب واقع شده بود جشن سازند و عید کنند **شهر و قوتی** با کاف فارسی بالف
 کشیده و بنون زده نام روز چهارم است از شهر یور ماه شمسی و در این روز مغان جشن سازند و عید کنند **شهر و قوتی**
 بازای نقطه دار بر وزن مخمور مخفف شهر زور است و آن شهری باشد نزدیک بیابان و بیابان آخر دال هم بنظر آمده است
 که بر وزن افزود باشد **شهر و قوتی** بفتح اول و سکون ثانی و لام الف چشم سیاهی را گویند که مایل بسرخ باشد و فریبند
 داشتند باشد **شهر و قوتی** بالام بر وزن مرجان نام کوهی است از کوهها عالم و بعضی گویند نام ولایتی است و بعضی
 دیگر گویند نام جایی و مقامیست نزدیک بکوه الوند **شهر و قوتی** بر وزن خرچنگ ریشماناب را گویند و آن شخصی است
 که ریشماناب خیمه و امثال آن میسازد و بجز لوان گویند **شهر و قوتی** بفتح اول و ثالث گوشت بسیار آرا گویند
شهر و قوتی بالام بر وزن فهمیده بمعنی شهر یور است که پراکنده و پریشان شده و از هم پاشیده و پهن گردیده باشد
شهر و قوتی مخفف شاه نای است که سرنا باشد و آن سوراخی نیز گویند **شهر و قوتی** بر وزن سمنند بمعنی همبندی و
 یکی باشد **شهر و قوتی** باشین نقطه دار بر وزن قدمگاه پادشاهی را گویند که از همه پادشاهان زمان خود بزرگتر باشد
شهر و قوتی فلک کتاب از خورشید جهان گیر است **شهر و قوتی** مخفف شه نشاء است که پادشاهی باشد از
 همه پادشاهان عصر خود بزرگتر **شهر و قوتی** بر وزن زرنکار کتابه از فریب و دعای عظیم باشد **شهر و قوتی** بر وزن
 صنم خانه زال و نکرک را گویند **شهر و قوتی** کنایه از آدم صغی علیه السلام است چه او تا نیم روز در بهشت
 بود که پانصد سال باشد و هر یک روز بهشت هزار سال و نپاست و حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله را نیز
 گویند زیرا که تا نیم روز شفاعت امتان کناهکار خواهد کرد و رستم را نیز گویند بسبب آنکه سیستان را نیم روز خوا
 و کنایه از دل آدمی هم هست و بجز قلب گویند و آفتاب جهان تاب با هم گفته اند **شهر و قوتی** بر وزن رهوار
 مخفف شاهوار است که هر چیز لایق و سزاوار پادشاهان باشد **شهر و قوتی** بکسر اول و فتح ثانی مخفف شهید که صدق
 است

اسب باشد و بر پی سهیل خوانند **شبهی** بروزن صغی یعنی پادشاهی و دامادی است چو داماد و اینز شد گویند و هر چیز
شیرین باشد و موها و ملوانی که از نشاسته و تخم مرغ بزند خصوصاً بر بعضی خوش و مرغ نیز آمده است **شبهین** بروزن زمین نام
شهر زنجانست و معرب آن زنجانست گویند آن شهر را ارد شیر یا یکان بنا کرده است بسیار بلبلست و **شبهین**
نقطه را برای عطی مثل بر یکصد و هفتاد لغت و کتابت **شیات** بکسر اول بروزن خیار زنبق
را گویند که جهت زراعت کردن با کاه آهن شکانند باشند و بعضی زراعت هم آمده است و بفتح اول نیز گفته اند **شیات** بر یک
بروزن نشاندن مصدر شیات است یعنی شیاد کردن و زمین را شکافتن و برانندن جهت زراعت و شد یاریدن هم میگویند
و بعضی زراعت کردن هم آمده است **شیات** بکسر اول بروزن میان جزا و پاداش و مکانات تنگی و بدی هر دو باشد و نام
دارونی هم هست که آنرا خون سیا و شان میگویند و بر پی دم الا خون خوانند و بفتح اول هم یعنی اول آمده **شیاتی**
بکسر اول بروزن نهانی درم و دینار ده هفت را گویند و آن زوی بوده رایج که در قدیم در خراسان میرده اند **شیت** بکسر
اول و سکون ثانی مجهول معروفست که در مقابل بالا باشد و زمینی نیز گویند که باران بر آن باریده و مردم و حیوانات بر بالا
آن ترود و آمد و شد بسیار کرده باشند و بعد از آن آفتاب خورده و خشک شده باشد چنانکه ترود بر آن دشوار بود و دنباله
تا زیانند و اینز گفته اند که رشته تا زیان باشد و بعضی آشفته و مدهوش و سرگشته و بجز و متحیر و شتاب زده هم آمده است
و گریه و نوحه را هم گویند که از نهایت اندوه باشد و کون را هم گویند که بر پی در خوانند و با ثانی معروف نیز گفته اند و با طیب
قافیه کرده اند **شیب** بروزن زیبا مارا فنی را گویند **شیبان** بکسر اول بروزن پنجا یعنی آمیخته و بر هم زده و در هم کرده باشد
و بعضی لرزان هم گفته اند **شیبانیدن** بروزن پچانیدن یعنی آرد کندم و امثال آنرا در آب و غیره آمیختن و بر هم زدن و
لرزانیدن هم آمده است **شیت** بالا بابای فارسی بالف کشیده و لام الف یعنی ترش بالا باشد و آن طرفیست که مانند
گفتگر سوراخها دارد و بدان چیزها صاف کنند **شیک** بروزن زبید یعنی بر هم زده شود و ببرد **شیت** بالا بکسر
ثالث و فتح بای ایجد و لام الف کتابه از دنیا است که عالم کون و فساد باشد **شیکم** بروزن بیغم یعنی بر هم زده و آمیخته کردم
و لرزان شوم **شیک** بروزن زبیده یعنی آمیخته و بر هم زده و لرزان باشد **شیت** بالا کتابه از زمین و آسمان است
و کتابه از راست و دروغ و کرم و سردهم هست و داد و ستد و آموزد و اینز گویند از راه دیگر **شیت** و **شیت** با فو تا پنج
رسیده و بابای ایجد این لغت از اتباع است و بعضی سرگشته و مدهوش و شتاب زده باشد **شیت** بابای فارسی
بروزن بنور نقر را گویند که برادر کوچک کرناست و آزانای روی نیز خوانند و بفتح اول هم گفته اند و بابای ایجد نیز هست
میباشد **شیت** با محتانی در آخر حرکت مجهول یعنی شکپوی است که آواز پای باشد که در شب آهسته آهسته
روند و صدائی که در خواب آهسته از مردم بر می آید **شیت** بفتح اول و فو تا بی بروزن میسر و دوا نیست که آنرا بنوا
سرخپوس و لبد بون خوانند و معرب آن شیطرج است گویند اگر آنرا از سر پیا و بزنند در دندان را ساکن سازد
و چاهای هوزکاف هم بنظر آمده است و بر پی مسواک الراعی خوانند **شیت** بکسر اول و سکون ثانی و حاتی
در مندر را گویند و بهترین آن ترکیب مشهور و بد مندرکی و شیخ نجدی بکسرهای نقطه دار و فتح نون شیطان
لعین را گویند **شیت** بکسر اول و سکون ثانی مجهول و دال یعنی نور باشد مطلقاً که آن روشنائی معنوی است
و هر چیز بسیار روشن را نیز گویند و بر پی کثیر الشعاع خوانند و یکی از نامها آفتابست و چشمه آفتاب را هم میگویند

و نام پسرافزاسیاب نیز بوده که اورا پشنگ خوانند و بفتح اول زد و سالیوسی و ساخنکی باشد **شیدل** بفتح اول بز
 پیدا بمعنی دیوانه و لای عقل باشد **شیدلب** بکسر اول بروزن نیز آب نام حکیمی بوده و او خاک را خدا میداند چنانکه
 دیگران آتش را **شیدل سپهبد** بمعنی روان بخش است که بعربی روح القدس خوانند **شیدلان** بکسر اول بز
 شیلان خوان طعام و نمک را گویند **شیدل آفرین** بکسر اول ترجمه نور الشیطانست چه شید بمعنی نور باشد
 و آفرین شیطان را گویند و کنایه از خیالات زشت و تمیلات باطل بود **شیدل کربک** برای قرشت بروزن نیز جنک
 نام پهلوانی بوده در نهایت فضل و دانش و او طبع را واجب الوجود میداند چه هیچ چیز خالی از او نیست **شیدل**
 باثانی مجهول بروزن بهوش نام پسر کودر راست و کپور ادر او بود **شیدل** بکسر اول و سکون ثانی مجهول و فتح و ال بجه
 شید است که هر چیز روشن و نام آفتاب و نام پسرافزاستیا باشد گویند چون او بغایت حسن و جمال داشت پدرش به
 شید ملقب گردانید و کچسرو بن سیا و خش که خواهر زاده او بود روزی با او کشتی می گرفت چنانش بر زمین زد که ملامت
 شد و نام یکی از شاگردان ستمار است که بجهت بهرام کور خورن تو سه ویر ساخت و بعضی گویند نام حکیمی بود که بجهت بهرام
 کور هفت عمارت فرمود ساختند که بهفت منظر مشهور است و شهر آمل را بجا بزه گرفت **شیدل** بکسر اول و ذال نقطه
 دار بروزن دیگر یکی از نامها خداست جل جلاله **شیدل** بکسر اول و ذال نقطه دار بروزن زهکیر بمعنی شید است
 که یکی از اسما الهی باشد **شیدل** بکسر اول و سکون ثانی مجهول و رای قرشت جانور لیس معروف و بی خطر است
 گویند و نام یکی از دوازده برج فلک هم هست و باثانی معروف نیز معروفست و آن چیزی باشد سفید و روان که از
 پستان ماده حیوانات براید و از آن پنیر و ماست بندند **شیرل** بک با اول بثنائی رسیده و ثالث بالف کشیده و
 فتح بای ایجد خشاش را گویند و بعضی شیوه خشاش را گنند **شیرل** دو معنی دارد اول نام شهر لیس مشهور
 و معروف در فارس گویند عمر لیس او را تعمیر کرد و دویم آنکه شبت را برزه کنند و با ماست بیامیزند و قدری شیر بر آن
 ریزند پس در مشکلی یا ظرفی کنند و چند روز بگذارند تا ترش گردد و بعد از آن بانان بخورند و بعضی گویند معنی دویم
 عربیست و بمعنی ریچال هم بنظر آمده است که مر بای دوشانی باشد **شیرل البشر** کنایه از حضرت رسالت صلوات
شیرل این پولا کنایه از مردم دلیبر و شجاع و بهادر باشد و کنایه از اسب پر زور هم هست
شیرل ندان باثانی معروف بروزن تیر انداز پستانی را گویند که پراز شیر باشد و از آن قطره قطره شیر بچکد و با نا
 مجهول کنایه از مردم دلیبر و شجاع و بهادر باشد **شیرل کونرک** با و اورزای فارسی بروزن و معنی شیرانگن است که
 کنایه از مردم شجاع و مردانه باشد و نام شخصی هم بوده است **شیرل** باثانی معروف و بای ایجد بالف کشیده شیر
 برنج را گویند و آن شده مانند بست که از برنج و شیر کوسفند یا کاکا و بزند و بعضی گویند شیر یا شیر لیس که آنرا مایه
 زنند تا چون جغرات بسته گردد و بعد از آن میوهها خشک در آن ریزند و بعد از زمانی خورند و در باغ را نیز
 گویند و آن ماستی باشد که در آن شیر کوسفند و کاکا و بزند و از اب عربی شیر از خوانند **شیرل کجشیر** بفتح بای ایجد و سکون
 خای نقطه دار و شین قرشت بختانی کشیده و برای بنقطه زده نام پخی است و دانی و آنرا از هندوستان آورند طبع آن
 گرم و خشک است **شیرل** بهمانیت و بهما شیر است و چیز بر اینز گویند از اتمه و جواهر و زردوسیم که در هنگام دامادی
 و کد خدانی بجا ندره و سبب فرسند **شیرل کج** بروزن ابرج معرب شیوه است که روغن کجد باشد و بعربی دهن الحبل

خوانند با حای پنقطه شیر جامه بر وزن زبر جامه بستان زنان و حیوانات دیگر باشد و کاسه و پیاله را نیز گویند که
 شیر در آن کنند شیر خام خورگی کن کنایه از خام طبعی و خفت کردن باشد شیر خشک بضم خا و سکون شین
 نقطه دار و کاف شیر خشک را گویند آن شبم مانند است که در خراسان بر نوعی از درخت بید نشیند شیر عی
 با نانی مجهول بر وزن سپرداغ جامه پیش باز آستین کوتاه را گویند شیر کیل با نانی مجهول کنایه از مردم دلیر و شجاع باشد
 شیر نر بر وزن میر زاد و اینست که آنرا بزندان گویند خوردن آن شیر را زاده کنند و تن را فربه سازد اگر با آرد برنج جلا
 بزند و خوردند شیر مزج بفتح زای نقطه دار و سکون جیم شیر خفاش را گویند که مرغ عیسی باشد و بفارسی شپوه خوانند
 و گویند هیچ مرغی شیر ندارد مگر خفاش و شیر مرغ که میگویند همانست کرم و خشک بود و سنک مانند را بریزند اگر بخورند
 ناخن چشم را ببرد اگر در چشم کشند شیر مزج بفتح زای نقطه دار و وال بد نقطه طفلی را گویند که در ایام شیر خوارگی شیر
 کم خورده باشد و بدان سبب ضعیف بماند شیر مزج بفتح رابع و سکون قاف بمعنی شیر زج است که شیر خفاش باشد
 گویند هیچ مرغی شیر ندارد الا خفاش شیر مزج بفتح رابع و نون چوپی را گویند که بدان ماست را بشوراند و بر هم تپند
 تا مسکه از روغ جدا شود شیر مزج بفتح زای نقطه دار بمعنی زرد و قوٹ و قدرت باشد شیر مزج کنایه از برج اسد
 وان از جمله زاده برج فلک باشد شیر سول کنایه از آفتاب عالم کرد است باعتبار اینکه برج اسد خانه اوست
 شیر شای بر وزن صورت شیر را گویند که در سایه بانها و سراپرده ها نقش کنند شیر مزج شیر برهند دندان
 خشمگین و قهرناک را گویند و کنایه از حضرت امیر هم هست شیر مزج غائب باغبان کشیده و بیا امجد زده کنایه از
 شاه مردان و شیر بزوان علی ابن ابی طالب است شیر شجر کون با نانی معروف کنایه از شراب لعلی انکوری است
 شیر طاقی با نانی مجهول کنایه از مردم صاحب عز و دیندال باشد شیر کوی و کن کنایه از برج اسد باشد
 آن از جمله برج فلک باشد شیر کوی کن با نانی مجهول کنایه از دل دادن و دلیری کردن و مستولی گردانیدن
 باشد کسی را شیر کجشک برنده است بزرگ و درنده و مردار خوار که آنرا و رکال نیز گویند بفتح واو شیر کپا کپا
 که چون آنرا بکنند از آن شیره سفیدی مانند شیر برآید و در خضایها بکار برند شیر کیری با کاف فارسی و برای
 فرشت هر دو بختانی رسیده بمعنی شیر کیر است که مردم نیم مست است و نام روز بیست و هشتم از ماه هما ملکی
 باشد شیر لعاب کنایه از عسل است که شهد و انکبین باشد شیر طاهی نوعی از ماهی سفید فلوس دارد
 باشد و بوزن یکن بریز میشود و گوشت بسیار لذیذ دارد شیر مری با میم بر وزن نیم سرد کنایه از مردم دلیر
 و از باب سلوک شخصی را گویند که سرد و گرم مجاملات در راه عالم ملکوت و بیرون کشیده و تلخ و ترش ریاضت در مسا
 عالم لاهوت چشیده و از حفظ نفس فارغ شده و بذکر خدا مانور گشته و از بلاها تلبذ یافته و از نعم هر دو جهان نفرت گفته
 باشد شیر مری کن کنایه از مردمان شجاع و دلیر و دل او باشد و سالکان طریق حق را نیز گفته اند شیر مرغ
 بسکون ثالث مرغ عیسی را گویند که شیر باشد چه گویند او میزاید و بچه خود را شیر و بکس ثالث کنایه از حال باشد
 و با جان آدم مراد است چنانکه میگویند شیر مرغ و جان آدم شیری من عر لیر فلک بمعنی شیر کردن است که کنایه
 از برج اسد باشد که مسجد اتنی در اینجا است و آنرا بعر بیست المقدس خوانند شیر و کن بفتح نون نوعی از جوش
 باشد که بر اندام و رگها طفال برآید و آنرا بعر بیست سفید خوانند و پماری سرد و ماغ و جنون را نیز گویند و مروضی باشد از دوا

شیر مزج کنایه از مردم صاحب عز و دیندال باشد شیر کوی و کن کنایه از برج اسد باشد آن از جمله برج فلک باشد شیر کوی کن با نانی مجهول کنایه از دل دادن و دلیری کردن و مستولی گردانیدن باشد کسی را شیر کجشک برنده است بزرگ و درنده و مردار خوار که آنرا و رکال نیز گویند بفتح واو شیر کپا کپا که چون آنرا بکنند از آن شیره سفیدی مانند شیر برآید و در خضایها بکار برند شیر کیری با کاف فارسی و برای فرشت هر دو بختانی رسیده بمعنی شیر کیر است که مردم نیم مست است و نام روز بیست و هشتم از ماه هما ملکی باشد شیر لعاب کنایه از عسل است که شهد و انکبین باشد شیر طاهی نوعی از ماهی سفید فلوس دارد باشد و بوزن یکن بریز میشود و گوشت بسیار لذیذ دارد شیر مری با میم بر وزن نیم سرد کنایه از مردم دلیر و از باب سلوک شخصی را گویند که سرد و گرم مجاملات در راه عالم ملکوت و بیرون کشیده و تلخ و ترش ریاضت در مسا عالم لاهوت چشیده و از حفظ نفس فارغ شده و بذکر خدا مانور گشته و از بلاها تلبذ یافته و از نعم هر دو جهان نفرت گفته باشد شیر مری کن کنایه از مردمان شجاع و دلیر و دل او باشد و سالکان طریق حق را نیز گفته اند شیر مرغ بسکون ثالث مرغ عیسی را گویند که شیر باشد چه گویند او میزاید و بچه خود را شیر و بکس ثالث کنایه از حال باشد و با جان آدم مراد است چنانکه میگویند شیر مرغ و جان آدم شیری من عر لیر فلک بمعنی شیر کردن است که کنایه از برج اسد باشد که مسجد اتنی در اینجا است و آنرا بعر بیست المقدس خوانند شیر و کن بفتح نون نوعی از جوش باشد که بر اندام و رگها طفال برآید و آنرا بعر بیست سفید خوانند و پماری سرد و ماغ و جنون را نیز گویند و مروضی باشد از دوا

شیرینی بر وزن نیکوی نام لپس خسر و پرویز است که بید رعاق شد و شیر و پاشتهار دارد و نام یکی از پهلوانان
ایرانی هم هست که در خدمت منوچهر شاه بود شیرینی و یک باثانی مجهول و فتح تخانی آخر جمیع شیرینی است که لپس
خسر و پرویز باشد و بمعنی شکوه مند و صاحب شان و شوکت و شجاع و دلیر هم هست شیرینی بر وزن زیره نوعی از شراب است
و آن چنان باشد که بوزه و بنکاب را در یکدیگر داخل کنند و خورند و دروغ شیرینت را نیز گویند که دروغ کجند باشد و معرب
و معرب آن شیرج است و بعربی رهن الحل گویند باحای بنقطه و خواججه پایه دار را هم گویند شیرینی یک مصغر شیرین باشد
و نوعی از جوش هم هست که بر اندام و در اطفال بری آید و بعربی سعفه میگویند شیرینی بن کاتر با کاف بالف کشیده و
برای قرشت زده مردم مسخره را گویند و شخصی را نیز گویند که سخنان شیرین و لطیف و طوطی میگویند باشد شیرینی بر وزن
دیرینه بمعنی شیرین است که نوعی از جوش روی و بدن اطفال میاشد و نام مرضی است که در آب راهم میرسد و چوب
که جفرات را زنده تا مسکه بر آید شیرینی بکسر اول و سکون ثانی و زای نقطه دار آبنوس را گویند و آن چوبی باشد سیاه
که از آن چیزها سازند و کان تیرانداز بر آنیز گفته اند شیرینی شالک باشی نقطه دار بر وزن پیکال که سفند یکسال را گویند
و در باب چهارم را نیز گفته اند و آن سازی است مشهور شیرینی شاک بر وزن پیکال بمعنی شیرینی است که کو سفند یکسال و در باب
چهارم نام مرعی هم هست که آنرا نهو خوانند و بمعنی عکرم بنظر آمده است شیرینی بفتح ثالت و لام بمعنی سن
و پیقوت باشد و دست و پای سست و پیقوت را نیز گویند و بعربی شل گویند شیرینی بضم ثالت و سکون هم نوعی از شراب
باشد که نوازند و نام قولست از مصنوعات باربد شیرینی با اول ثانی رسیده و ثالت بر او کشیده تهور را گویند و آن
مرعیست مانند یک لیکن از یک کوچک تر است شیرینی باث با بای ایجاد بر وزن کینه ساز کنایه از مجمل و در غاباز با
دکنایه از آفتاب عال کتاب هم هست شیرینی خواتب کنایه از آسمان شیرینی گوئی آن بمعنی اول شیرین باث
که کنایه از مردم مجمل و در غاباز باشد شیرینی ماء کنایه از آسمان اولست و کنایه از ماه هم هست که قمر باشد شیرینی
با اول و ثالت بختانی کشیده و بکاف زده بمعنی شیرین باشد که نهو است شیرینی باثا بر وزن و بختد عاشق و مد هوش
و دیوانه مزاج و والد و مخیر باشد شیرینی باثا بر وزن و بختکی بمعنی بر هم زده کی و پهوشی و میرانی باشد شیرینی مو
با کاف و هم مرد و بواور رسیده و اول و برای قرشت بختانی کشیده لغنی است یونانی و معنی آن بعربی تین امر باشد و
آن نوعی از انجیر است که برک آن بیک توت میماند شیرینی بکسر اول و سکون ثانی و کاف شل را گویند بمعنی دست و پای
که در آن کبرانی و قدرت رفتار نباشد شیرینی کام با کاف فارسی بر وزن و معنی بیچار است که کار فرمودن بی اجرت و زرد
باشد شیرینی آن بر وزن کیلان بمعنی عناب است و آن مبره باشد مانند سفید که در دو راهای کار بر بند خون را صاف کند
و سماط سلاطین و امرا را هم میگویند یعنی اسباب طعام و طعام را نیز گفته اند شیرینی آن باثانی مجهول بر وزن دیوانه
معنی اول شیرینی است که عناب باشد شیرینی بفتح اول و لام و سکون ثانی و هم نام دار و نیست که آنرا باکو گویند بر معنی
طلا کنند نافع باشد و آنرا زوان شلمک نیز گویند و در میان کدم روید شیرینی بر وزن میمون لاک پشت و سنک پشت
را گویند شیرینی بر وزن سیم نام رودخانه است که منبع آن از کوهها و دبلانست و بجانب کیلان میرود و نام نوعی از شراب
کوچک فلوس دار باشد که بر پشت نقطه های سیاه دارد و بعربی زجره خوانند و بعضی ماهی را گویند که بولس علیه السلام را
فر برده بود و کلذ تعظیم نیز هست مانند شیخ و خواججه و مثال آن شیرینی باثانی مجهول بر وزن همی نام نوعی از انکور است